

بیان خلاصه عرفان صوفی و فلسفه تیا سفییه و بیان تنزه ذات حق و انبساط فیض مطلق

حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



لوح رقم (58) - آثار حضرت بهاء الله - امر و خلق، جلد 1

۵۸ - بیان خلاصه عرفان صوفی و فلسفه تیا سفییه و بیان تنزه ذات حق و انبساط فیض مطلق

و نیز از حضرت بهاء الله در لوح خطاب بشیخ سلمان است. قوله الاعلی: "ای سلمان عرفاء را در امثال این مقامات بیانات بسیار است بعضی حق را بحر و خلق را امواج فرض کرده اند و اختلاف امواج را میگویند از صور است و صور حادث است و بعد از خلع صور جمیع بحر راجع یعنی حقیقت بحزند. و در صور هم بعضی بیانات دیگر نموده اند که ذکر آن در این مقام جائز نه و همچنین حق را مداد و سائر اشیاء را بمنزله حروفات ذکر نموده اند و گفته اند همان حقیقت مداد است که بصور مختلفه حروفات ظاهر شده و این صور در حقیقت مداد واحد بوده و اول را مقام وحدت و ثانی را مقام کثرت گفته اند و همچنین حق را واحد و اشیاء را بمنزله اعداد و حق را آب و اشیاء را بمنزله ثلج چنانکه گفته اند: و ما البحر فی التمثال الا کثلجه و انت لها الماء الذی هو نابع و لکن بذوب الثلج یرفع حکمه و یوضع حکم الماء و الامر واقع

و در مقامی دیگر گفته اند: و البحر بحر علی ما کان فی قدم ان الحوادث امواج و اشیاء باری جمیع اشیاء را مظهر تجلی ذاتی حق میدانند و تجلی را هم سه قسم ذکر نموده اند ذاتی و صفاتی و فعلی. و قیام اشیاء را بحق قیام ظهوری دانسته اند و اگر این مطالب ذکر شود سامعین را بشائی کسالت اخذ نماید که از عرفان جوهر علم محروم مانند و همچنین بکون اعیان ثابته در ذات قائل شده اند چنانچه یکی از حکمای عارف گفته "حقایق



ORIGINAL

الاشياء كائنة في ذاته تعالى بنحو اشرف ثم افاضها" چه معطى شئى را فاقد شئى ندانسته‌اند و ميگويند محال است چنانچه ابن عرب در اين مطلب شرحى مبسوط نوشته و حكماى عارفين و متأخرين بمثل صدرى شيرازى و فيض و امثالهما در روضاض ساقيه ابن عرب مثنى نموده‌اند فطوبى لمن يمضى على كتيب الاحمر فى شاطى هذا البحر الذى بموج من امواجه محيت الصور و الاشباح عما توهموه القوم فيا هذا لمن عرى نفسه عن كل الاشارات و الدلالات و سبى في هذا البحر و غمراته و وصل ببيتان المعانى و لالى حكمه التى خلقت فيه فنعيمًا للفائزين و هر نفسى كه معتقد بر بيانات عرفاء بوده و در آن مسلک سالک شده موسى و فرعون هر دو را از مظاهر حق دانسته منتهى آن است كه اول را مظهر اسم هادى و عزيز و امثال آن و ثانى را مظهر اسم مضل و مدلل و امثال آن و لذا حكم جدال ما بين ايندو محقق و بعد از خلع تعينات بشريه هر دو را واحد دانسته چنانچه در اصل جميع اشياء را واحد ميدانند و مجمل آن از قبل ذكر شد اين مطالب قوم كه بعضى از آن مجملا بيان شده. ولكن اى سلمان قلم رحمن ميفرمايد اليوم مثبت و محقق اين بيانات و مبطل آن در يكدرجه واقف چه شمس حقيقت بنفسها مشرق و از افق سماء لايزال لائح است و هر نفسى كه بذكر اين بيانات مشغول شود البته از عرفان جمال رحمن محروم ماند... اى سلمان آنچه عرفاء ذكر نموده‌اند جميع در رتبه خلق بوده و خواهد بود چه كه نفوس عاليه و افتده مجرده هر قدر در سماء علم و عرفان طيران نمايند از رتبه ممكن و ما خلق فى انفسهم بانفسهم تجاوز نتوانند نمود كل العرفان من كل عارف و كل الاذكار من كل ذاكر و كل الاوصاف من كل واصف ينتهى الى ما خلق فى نفسه من تجلّى ربه و هر نفسى فياجمله تفكر نمايد خود تصديق مينمايد باينكه از براى خلق تجاوز از حد خود ممكن نه و كل امثله و عرفان از اول لا اول بخلق او كه مشيت امكانيه بنفسه لنفسه لا من شئى خلق شده راجع."

و از آن حضرت در لوحى ديگر است. قوله الاعلى: "موحد اليوم نفسى است كه حق را مقدس از كل اشباح و امثال ملاحظه نمايد نه آنكه امثال و اشباح را حق داند. مثلا ملاحظه كن از صانع صنعتى ظاهر ميشود و از نقاش نقشى. حال اگر گفته شود اين صنعت و نقش نفس صانع و نقاش است هذا كذب و رب العرش و الثرى بلکه مدلل بر ظهور كاليه صانع و نقاش اى شيخ فانى معنى فنى از نفس و بقاى بالله آن است كه هر نفسى خود را در جنب ارادة حق فانى و لا شئى محض مشاهده نمايد مثلا اگر حق بفرمايد افعال كذا بتمام همت و شوق و جذب قيام بر آن نمايد نه آنكه در خود توهمى و آنرا حق داند."

و در لوحى ديگر. قوله الاعلى: "معنى موحد اين نيست كه دو يا ده را يك بيند اين اصل شرك و نفس الحاد بوده و هست بلکه موحد آن است كه حق را من جميع الجهات واحد داند و مقدس از جميع اسماء و امثال و دون او را قائم باو و موجود بامر او مشاهده نمايد و هر نفس از اين كوثر اطهر كه از شطر منظر اكبر جارى است محروم ماند او عندالله موجود نه تا چه رسد بانكه از اهل توحيد مذكور شود."

و از حضرت عبدالهء در مفاوضات است. قوله العزيز: "بدانکه این مسأله وحده الوجود قدیم است تخصیص بتیاسفه و صوفیه ندارد بلکه بعضی از حکماء یونان نیز معتقد بوحده الوجود بودند نظیر ارسطاطالیس که میگوید بسط حقیقی جمیع اشیاء است و هیچیک از اشیاء نیست ... معتقدین بوحده الوجود را اعتقاد چنین که وجود حقیقی بمنزله دریا است و جمیع کائنات مانند امواج این امواج که عبارت از کائنات است صور نامتناهی آن وجود حقیقی است. پس حقیقت مقدسه بحر قدم است و صور نامتناهی کائنات امواج حادثه. و همچنین تشبیه بواحد حقیقی و اعداد نامتناهی مینمایند که واحد حقیقی در مراتب اعداد نامتناهی جلوه کرده زیرا اعداد تکرر واحد حقیقی است ... و از جمله براهین آنان این است که جمیع کائنات معلومات حضرت کبریا است و علم بی معلوم تحقق نیابد ... پس حقایق کائنات که معلومات باری تعالی است وجود علمی داشتند زیرا صور علمیه الهیه بودند و قدیمانند زیرا علم الهی قدیم است. مادام علم قدیم معلومات نیز قدیم است و تشخیصات و تعینات کائنات که معلومات قدیمه ذات احدیتانند عین علم الهی هستند زیرا حقیقت ذات احدیت و علم و معلومات را وحدت صرف محقق و مقرر و الا ذات احدیت معرض کثرات گردد و تعدد قدماء لازم آید ... و تسلسل حاصل گردد و قدماء منتهی بنامتناهی گردد و چون تشخیصات و تعینات کائنات در علم حق عین ذات احدیت بودهاند و بهیچ وجه امتیازی در میان نبود پس وحدت حقیقی بود و جمیع معلومات بنحو بساطت و وحدت در حقیقت ذات احدیت مندرج و مندرج بودند یعنی بنحو بساطت و وحدت معلومات باری تعالی بودند و عین ذات حق بودند و چون حق تجلی ظهور نمود آن تشخیصات و تعینات کائنات که وجود علمی داشتند یعنی صور علمیه الهیه بودند در خارج وجود عینی یافتند و آن وجود حقیقی بصور نامتناهی منحل گردید ... مقصود وجود حقیقی است که از هر تعبیری مقدس و منزّه است و آن ما یحقق به الاشیاء است و آن واحد است یعنی واحد حقیقی که جمیع اشیاء باو وجود یافتن ... این است حقیقت مسأله تیاسفیها. باری در اینکه ما یحقق به الاشیاء واحد است متفق علیه است یعنی فلاسفه و انبیاء و لکن فرق اینجا است که انبیاء میفرمایند که علم حق محتاج بوجود کائنات نیست علم خلق محتاج بوجود معلومات است ... اما مسأله وجود حقیقی که ما یحقق به الاشیاء است یعنی حقیقت ذات احدیت که جمیع کائنات باو وجود یافته متفق علیه است اما تفاوت در اینجا است که صوفیه میگویند حقائق اشیاء ظهور واحد حقیقی است و انبیاء میفرمایند صادر از واحد حقیقی است و تفاوت میان ظهور و صدور بسیار است. تجلی ظهوری عبارت از آن است که شیئی واحد در صور نامتناهی ظاهر شود مثلا حبه که که شیئی واحد است و دارنده کالات نباتی است چون ظهور نماید بصور نامتناهی اغصان و اوراق و شکوفه و اثمار منحل گردد این را تجلی ظهوری گویند. و اما تجلی صدوری این است که آن واحد حقیقی در علو تقدیس خویش باقی و برقرار ولکن وجود کائنات از او صدور یافته نه ظهور مانند آفتاب است که شعاع ازو صادر و بر جمیع کائنات فائض ولی شمس در علو تقدیس باقی تنزلی از برای او واقع نه."

و قوله العزيز: "و انْحَقِيقَتْ رُبُوِيَّتْ رَا تَنْزَلْ دَر مَقَامَات و مَرَاتِب عِيْن نَقْص و مَنَافِي كَمَال و مَمْتَنَع و مَحَال هَمْوَارِه دَر عُلُوِّ تَقْدِيْس و تَنْزِيْه بُوْدِه و هَسْت و اَنْجِه ذَكْر مِيْشُوْد اَز ظُهْر و اَشْرَاقِ اِلْهِ مَقْصِد تَجَلِّي اِلْهِ اَسْت نِه تَنْزَلْ دَر

مراتب وجود حقّ کمال محض است و خلق نقصان صرف حقّ را تنزل در مراتب وجود اعظم نقائص است ولی ظهور و طلوع و شروقش مانند تجلّی آفتاب است در آینه لطیف صافی شفاف جمیع کائنات آیات باهرات حقّ هستند مانند کائنات ارضیه که شعاع آفتاب بر کلّ تابیده ولی بردشت و کوهسار و اشجار و اثمار همین پرتوی افتاده که نمودار گشته و پرورش یافته و بنتیجه وجود خویش رسیده ."

و قوله اللطیف: "صوفیها حقّ و خلق قائلاند و گویند حقّ به صور نامتناهی خلق منحل گردیده و ظهور یافته مانند دریا که بصور نامتناهی امواج جلوه نموده این امواج حادثه ناقصه همان بحر قدیم است که جامع جمیع کمالات الهیه بود اما انبیاء بر آند عالم حقّ است و عالم ملکوت و عالم خلق سه چیز از حقّ صادر اول که فیض ملکوتی است صدور یافته و تجلّی در حقایق کائنات نموده نظیر شعاع که از آفتاب صدور یابد و در کائنات جلوه نماید و آن فیض که شعاع است در حقایق کلّشیئی بصور نامتناهی تجلّی کند و بحسب استعداد و قابلیت ماهیّات اشیاء تعیین و تشخّص یابد."

و از آن حضرت در مفاوضات است. قوله التعلّی: "بلکه نور آفتاب نیز مقدّس و مستغنی از کره ارض است."